

غریب به منزل صبح برسد. او که خورشید امامت را در صومعه خود داشت، نمی‌خواست آفتاب آسمان از پشت کوه ظاهر شود و چهره زمین را روشن کند. سر امام او را نورانی کرده بود. اما لحظه‌ها آنقدر به تندی سپری می‌شد که چاره‌ای جز تسلیم شدن در برابر صبح نداشت.

چشمان اشک‌آلودش را پاک کرد و به پنجره خیره شد. دیگر چهره آسمان سرمه‌ای نبود. ستارگان بی‌شمار شب با طلوع آفتاب صبحگاهی محو شده بودند و رنگ آبی روشن از پنجره به درون می‌ریخت. راهب بلند شد و سر مبارک را در دست گرفت. لحظه تلخی بود. او باید سر مبارک امام حسین (ع) را تحویل آن سیاه‌دلان می‌داد. ای کاش آن‌ها همه سنگ می‌شدند تا این‌گونه با غرور و تکبر به اهل بیت آفتاب، ظلم نمی‌کردند.

اسب‌ها زین می‌شدند و شترها از جای برمی‌خاستند. چند نگهبان که مأمور حمل سرها بودند، یکی یکی سرهای مبارک را از صندوق درمی‌آوردند و با سنگدلی آن‌ها را روی نیزه می‌گذاشتند. راهب به آن مردان سیاه‌دل نزدیک

شد و رو به یکی از نگهبانان گفت: «با امیرتان صحبتی دارم.»

فرمانده که لباس رزمش را به تن کرده بود خود را به راهب رساند. به چشم‌های سرخ و اشک‌آلود راهب نگاه کرد و گفت: «دیگر چه می‌خواهی؟» راهب گریست و در حالی که شانه‌هایش به خاطر گریه می‌لرزید، گفت: «تو را به خدا و به حق محمد(ص) سوگند می‌دهم آنچه را که تاکنون با این سر مقدس کرده‌اید، دیگر نکنید، این سر مقدس را از صندوق بیرون نیاورید.»

امیر گفت: «باشد چنین خواهیم کرد.»

مرد مسیحی که حالا مسلمان شده بود، سر مبارک امام را به آنان تحویل داد و سراغ اسیران رفت، خانواده امام و کودکان هاشمی دریند بودند. امام سجاد(ع)، امام محمدباقر(ع) که چهارسال بیش‌تر نداشت، حضرت زینب(ع) و دیگر دختران که مظلومانه باید راهی شام می‌شدند. گرد غریبی بر جسم آن‌ها نشسته بود. راهب از همه آن‌ها دلجویی کرد و مشغول عزاداری شد. آن جمع، مظلومانه در عزای امام و یارانش نوحه سردادند و

گریستند.

دیگر وقت وداع بود. کاروان اسرا که نگهبانان زیادی در اطراف آن‌ها بودند، به طرف شام حرکت کردند، طولی نکشید که در میان گرد و غبار راه آن کاروان از چشم‌های راهب دور شد. راهب با چشمی گریان و حسی غریب راه کوهستان را در پیش گرفت.

آن سیاه‌دلان به حرف راهب گوش نکردند و سرهای عزیز را روی نیزه‌ها گذاشتند. به میان راه که رسیدند، فرمانده به یاد سکه‌هایی افتاد که راهب داده بود. وقتی کیسه پر از سکه طلا را گشودند آنچه دیدند باورشان نشد. در جا خشکشان زد. سکه‌ها تبدیل به سنگ شده بودند. سنگ‌هایی که مثل سکه بودند و در دو روی آن آیاتی از قرآن نوشته شده بود.

فرمانده یکی از سنگ‌ها را برداشت و نگاه کرد و این آیه به چشمش خورد: «و لا تحسبن الله غافلاً عما يعمل الظالمون» در طرف دیگر سنگ این آیه حک شده بود: «و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون.»

خورشیدی که هرگز غروب نمی‌کند



□ بیندیشیم

می‌گویند: «پس از هر شهادتی، یک روشنایی پیدا می‌شود. این سخن، سخن بسیار درستی است و ارزش شهید و شهدا را ثابت می‌کند»

«از نظر اجتماعی، مثل شهید و شهادت که روشنی ایجاد می‌کند مثل یک سلسله کارهای خیر فردی است که در قلب فرد ایجاد روشنی می‌کند، نظیر ایثار، انصاف‌دادن، مبارزه با هوای نفس.»

«در حقیقت شهادت نوعی تصفیه نفس است برای اجتماع.»

«استاد مطهری»

□ زندگی‌نامه شهید:

در ۱۳ بهمن ماه سال ۱۲۹۸ هـ ش در قریه فریمان در خانواده‌ای از اهل علم و تقوا دیده به جهان گشود؛ خانواده‌ای که انوار علم و ایمان، تقوا و پاکی، راستی و درستی در آن پرتو افکنده و نام شایسته «مطهری»، بهترین معرف این

بیت پاک و مطهر بود. هر چند نام خانوادگی‌اش حکایت از این جنبه بارز شخصیت او، یعنی طهارت و پاکی روحش می‌کرد، ولی می‌بایست نامی که برای او انتخاب می‌شد، نشان‌دهنده جنبه دیگری از شخصیت او باشد و لذا نام «مرتضی» بر او نهادند تا حکایت از روش پسندیده و شیوه مرضی او در زندگی باشد. بدین ترتیب بود که زندگی «استاد مرتضی مطهری» آغاز شد. در سنین کودکی به مکتب‌خانه رفت و به فراگیری قرآن و سایر تعلیمات ابتدایی پرداخت. در سن سیزده سالگی یعنی سال ۱۳۱۱ شمسی به حوزه علمیه مشهد عزیمت نمود و تحصیل مقدمات علوم دینی را آغاز کرد. در این دوران یکی از فرازهای حساس زندگی استاد مطهری، که نقش بسیار تعیین‌کننده در حیات علمی و معنوی او و نیز در حیات ایدئولوژی اسلامی داشته است، نمایان



می‌گردد.

استاد پس از حدود چهار سال تحصیل در حوزه علمیه مشهد، در سال ۱۳۱۵ شمسی عازم حوزه علمیه قم می‌گردد و این، فرازی دیگر از زندگی پر فراز و نشیب اوست که در تکوین شخصیت علمی و روحی وی نقش به سزایی ایفا نموده است. طی پانزده سال اقامت در حوزه علمیه قم و کسب فیض از محضر استادان بزرگ، بر اندوخته علمی و معنوی خود افزود و تحصیلات خود را در علوم و فنون مختلف اسلامی ارتقاء بخشید. از عوامل مهم تکوین شخصیت استاد، باید برخورداری او از استادان می‌برز برشمرد. وی شاگرد برجسته آیه الله بروجردی و امام خمینی (ره) در فقه و اصول محسوب می‌شد. استاد مطهری دوازده سال کسب فیض محضر امام خمینی (ره) را در تکوین شخصیت خود بسیار مؤثر دانسته است. استاد مطهری حدود سه سال نزد علامه طباطبایی به طور رسمی درس خوانده‌اند، ولی رابطه ایشان با مرحوم علامه تا زمان شهادت قطع نشد. آشنایی استاد با عالم ربانی مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی (ره) در سال ۱۳۲۰ شمسی در اصفهان، تأثیر به سزایی در تکوین شخصیت روحی وی داشته است.

در سال ۱۳۳۱ شمسی استاد مطهری با مهاجرت به تهران، فصل پر فراز و نشیب دیگری از زندگی خود را آغاز می‌کنند. فعالیت علمی ایشان از همین سال آغاز می‌گردد. ابتدا به تدریس در مدرسه سپهسالار - که امروز به نام خود ایشان است - و مدرسه مروی می‌پردازند. تدریس استاد در مدرسه مروی تا سه سال پیش از شهادت ادامه داشت. مقدمه و پاورقی بر جلد اول «اصول فلسفه» را در سال ۱۳۳۲ ش به پایان رساندند و شرح جلد دوم آن را در سال بعد ارائه دادند. جلد سوم این کتاب نیز در سال‌های بعد، از چاپ خارج می‌شد. تأثیر این کتاب در خنثی کردن تبلیغات مارکسیستی حزب توده در آن زمان، که در اوج اقتدار خود بود و به طور کلی تأثیر آن در نجات مبارزان از افکار مادی تا پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن، بر کسی پوشیده نیست. استاد شهید از سال ۱۳۳۴ ش فعالیت علمی خود را در دانشکده الهیات و معارف اسلامی آغاز و کار تعلیم و تدریس را در آن‌جا به مدت بیست و دو سال ادامه دادند.

کتاب «داستان راستان»، که تاکنون تأثیر زیادی در آشنایی مردم مسلمان با سیره و روش اولیای دین و به طور کلی چهره واقعی اسلام داشته است. در سال ۱۳۳۹ ش از چاپ خارج شد و در سال ۱۳۴۴ ش از سوی کمیسیون ملی یونسکو در ایران برنده جایزه این سازمان گردید. در این سال‌ها، همکاری استاد با مجامع اسلامی و کانون‌های مذهبی از طریق ایراد سخنرانی و غیره برقرار بوده است. از جمله این مجامع و کانون‌ها، می‌توان از انجمن اسلامی مهندسين، انجمن اسلامی پزشکان و انجمن اسلامی دانشجویان تهران نام برد.

□ فعالیت‌های سیاسی شهید

شهید مطهری از همان هنگام که در حوزه علمیه قم به تحصیل اشتغال داشتند، در مسائل اجتماعی و سیاسی نیز وارد شدند و از جمله با فدائیان اسلام مرتبط بودند. به موجب ارتباط نزدیک ایشان با اقشار و طبقات مختلف جامعه، در جریان قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲، ایشان در هدایت قیام مردم تهران و مرتبط کردن آنان با رهبری حضرت امام خمینی (ره) نقش اساسی ایفا کردند و خود در شب پانزده خرداد، سخنرانی مهیجی علیه شخص شاه ایراد می‌کنند که در همان شب دستگیر و به زندان موقت شهرستانی انتقال می‌یابند و به همراه عده‌ای از روحانیون مبارز تهران و شهرستان‌ها زندانی می‌شوند. پس از ۴۳ روز به دنبال فشاری که از ناحیه علما و مردم بر رژیم شاه وارد می‌شود، به همراه سایر روحانیون آزاد می‌گردند. همسر استاد شهید نقل می‌کنند هنگامی که پلیس شاه برای دستگیری استاد به منزل ما در خیابان ری، کوچه دردار آمد، حتی فرصت پوشیدن لباس بیرون به ایشان داده نشد. من بلافاصله قبای دیگری را به استاد دادم و ایشان پس از آزادی، از این عمل من تقدیر کردند؛ فرمودند اگر با قبای قبلی می‌رفتم کارم مشکل می‌شد چون اسناد و مدارکی در جیب‌های آن داشتم. پس از قضایای ۱۵ خرداد و آزادی امام خمینی (ره) و استاد مطهری و سایر علما، هیئت‌های مؤتلفه اسلامی، که هسته آن همین هیئت‌های مذهبی بودند و از نیروهای مخلص و فداکار و تابع ولی فقیه تشکیل شده بود، برای یاری نهضت امام خمینی (ره) ظهور کرد. در این راستا از سوی امام خمینی (ره) استاد مطهری، به عنوان نماینده در هیئت مؤتلفه اسلامی معرفی شدند. در سال ۱۳۴۶ ش، مؤسسه حسینیّه ارشاد توسط استاد مطهری و با همکاری مرحوم محمد همایون و مرحوم حجة الاسلام شاه‌چراغی و ناصر میناچی بنیاد گذاشته شد. این مؤسسه، پایگاه خوبی بود برای کار فرهنگی مورد نظر استاد و آشنا کردن مردم به خصوص نسل جوان با اسلام راستین بود.

اما بر اثر شیطنتها و زحالت‌های ناصر میناچی، این عنصر مشکوک، که با سیاست‌های خام و شاید هماهنگ شده با ساواک، این مؤسسه را که استاد شهید زحمت فراوانی برای تأسیس آن کشیده بودند و مؤسس واقعی آن به

شمار می‌رفتند در سرایشی سقوط قرار داد و سرانجام، در سال ۱۳۵۰ از سوی رژیم شاه تعطیل شد. شاید بتوان ادعا کرد که دوران اداره حسینیّه ارشاد، سخت‌ترین دوران زندگی استاد بوده است.

استاد را باید از پیشاتازان مبارزه با صهیونیسم در ایران دانست. نطق‌های آتشین ایشان علیه صهیونیسم و در دعوت مسلمانان و یاری رساندن به ملت مظلوم فلسطین هنوز در گوش‌ها طنین انداز است. استاد چنان کینه صهیونیست‌ها را به دل داشتند که در هر زمان مناسب، فریاد حق طلبانه خویش در این باب را سر می‌دادند. نطق تاریخی استاد علیه صهیونیسم در عاشورای سال ۱۳۹۰ قمری برابر با اسفند ۱۳۴۸ شمسی در حسینیّه ارشاد، که منجر به دستگیری ایشان شد، فراموش نشدنی است. همچنین استاد اقدام به گشودن یک حساب بانکی به نام خود و مرحوم علامه طباطبایی و آیه الله سید ابوالفضل زنجانی جهت جمع‌آوری اعانه برای مردم فلسطین کردند و این امر را در ضمن یک سخنرانی تحت عنوان «احیای تفکر اسلامی» در سال ۱۳۴۹ در حسینیّه ارشاد اعلام نمودند. پس از تعطیلی حسینیّه ارشاد، پایگاه استاد به مسجد الجواد منتقل شد ولی پس از چندی از سوی رژیم شاه این پایگاه نیز تعطیل شد و استاد سخنرانی‌های خود را در مسجد جاوید و مسجد ارک برگزار می‌کردند. سرانجام، در سال ۱۳۵۴ استاد شهید ممنوع المنبر شدند. در سال ۱۳۵۵ به دنبال درگیری با یک استاد کمونیست در دانشکده الهیات، که در سر کلاس‌های درس تبلیغات ضددینی می‌کرد، استاد بارها به او تذکر داده و او را دعوت به مناظره می‌کردند. به همین علت، رژیم شاه برای خارج کردن استاد از دانشگاه ایشان را بازنشسته نمودند. از حوادث سال ۵۵ بنیان‌گذاری «جامعه روحانیت مبارز تهران» با همکاری چند تن از دوستان روحانی می‌باشد. پس از شهادت آیه الله مصطفی خمینی و آغاز دوره جدید نهضت اسلامی، استاد مطهری به طور فعال و به عنوان بازوی توانای حضرت امام خمینی (ره) در داخل کشور در پیشبرد این نهضت الهی تلاش می‌کردند. در سال ۵۷ در واقع چند ماه قبل از پیروزی انقلاب استاد به پاریس سفر کردند و با حضرت امام خمینی (ره)

ملاقات نمودند. در همین سفر بود که استاد شهید از سوی امام علیه السلام مسئول تشکیل شورای انقلاب اسلامی گردیدند.

هنگامی که هواپیمای حامل امام خمینی علیه السلام در فرودگاه تهران به زمین نشست، حضرت امام علیه السلام قبل از پیاده شدن از هواپیما، استاد مطهری را خواستند و پس از آن که کاملاً از اوضاع و احوال کشور باخبر شدند و در جریان برنامه‌ها قرار گرفتند، از هواپیما پیاده شدند که این نشانه اعتماد فراوان ایشان به استاد بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز استاد مطهری همچون گذشته مشاور و دلسوز و مورد اعتماد برای حضرت امام علیه السلام بودند و به طور تمام وقت در مدرسه علوی در کنار ایشان حضور داشتند و در انتصاب‌ها و غیره اظهار نظر می‌کردند. از جمله انتصاب مسئول کمیته انقلاب اسلامی به پیشنهاد ایشان انجام شد. و نیز استاد در تأسیس سپاه پاسداران اسلامی نقش اساسی داشتند.

□ شهادت

استاد مطهری در روز سه شنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸ شمسی، ساعت ده و بیست دقیقه شب توسط گروه نادان و جنایتکار فرقان با اصابت گلوله به سر ایشان به فیض شهادت نائل آمدند و رهبر و مردم در ماتمی عظیم فرو رفتند و پیکر پاک ایشان در حرم حضرت معصومه علیها السلام به خاک سپرده شد.

□ استاد شهید از نگاه بزرگان

امام خمینی علیه السلام: «مرحوم آقای مطهری یک فرد بود، جنبه‌های مختلف در او جمع شده بود، و خدمتی که به نسل جوان و دیگران مرحوم مطهری کرده است، کمتر کسی کرده است. آثاری که از او هست، بی‌استثناء همه آثارش خوب است و من کس دیگری را سراغ ندارم که بتوانم بگویم بی‌استثناء آثارش خوب است. انسان‌ساز است، برای کشور خدمت کرده، در آن حال خفقان خدمت‌های بزرگ کرده است این مرد عالی قدر. خداوند به حق رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را با رسول اکرم صلی الله علیه و آله محصور بفرماید.»

حضرت آیه الله خامنه‌ای: «... مسأله عالم متفکر فیلسوف یگانه ما مرحوم آیت الله مطهری، مسأله یک یاد خشک و خالی نیست که یک کسی زحمت می‌کشد و شهید می‌شود و ما لازم است از او یاد کنیم و شکرانه زحمات او را بداریم، بلکه مسأله، مسأله یک جریان فکری است در جامعه ما، که هر چه می‌گذرد برجستگی بیش تری پیدا می‌کند. در زمان حیات آن شهید، کسانی که او را می‌شناختند زیاد نبودند و کسانی که به عمق برجستگی و نورانیت فکری او آشنا بودند باز هم کم تر بودند. اما امروز در محیط ذهنی انقلاب، جریان فکری

شهید مطهری یک جریان ممتازی است.»

□ استاد شهید از نگاه فرزند

دکتر علی مطهری: «ویژگی خاص رفتاری استاد شهید، خلوص و برای خدا کار کردن بود و به همین جهت، نام و آثار ایشان برای همیشه زنده است و خداوند اعمال ایشان را ضایع نمی‌کند.

استاد شهید از تعینات آزاد بود. در حالی که از نظر تحصیلات حوزوی در مظان مرجعیت و در دانشگاه یک استاد برجسته بود، هیچ تعینی در او نمی‌دید. راحت سخن می‌گفت و در مجالس خصوصی مزاح و نکته پرداز بود. راحت راه می‌رفت و راحت لباس می‌پوشید و به طور خلاصه، سبکبال بود و از قید تعینات آزاد، گاه سوار اتوبوس شرکت واحد می‌شد و کسانی که ایشان را می‌شناختند تعجب می‌کردند. اما در عین این که ساده زیست و بی‌تعین بود، دارای هیبت بود و این هیبت نبود مگر هیبت تقوا، چنان که مولایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام توسط دوستانش چنین توصیف شده است که با ما بسیار خودمانی و بی تکلف و مزاح بود. اما در عین حال، ما هیبتی از او در دل داشتیم و این هیبت همان هیبت تقوا بود.

رفتار ایشان با همسرشان بسیار محبت آمیز و توأم با احترام بود. اگر همسرشان به مسافرت می‌رفتند، هنگام بازگشت ایشان، به ما فرزندان توصیه می‌کردند به استقبالشان برویم و چای و میوه آماده کنیم. رفتارشان با ما فرزندان به گونه‌ای بود که در مورد هیچ کاری زور و اجبار به کار نمی‌بردند بلکه می‌خواستند خودمان به درستی یا نادرستی یک کار برسیم. در مورد انجام فرایض بر ما نظارت داشتند و بر نماز اول وقت و با وضو بودن تأکید داشتند.»

جوان‌جوست و جوی هویت

سید صادق سیدزاد

اطرافیان‌اش خود را با محیط انطباق می‌داد و یا همین‌طور در اوایل دوره نوجوانی به وسیله شبیه ساختن خود با هم سن و سالان و اعضای گروه‌هایی که با آنها در ارتباط بود، به زندگیش نظام خاصی بخشیده بود، اینک در مرحله ورود به دوره بزرگسالی نه تنها به آن‌گونه از زندگی تمایلی ندارد بلکه تلاش می‌کند از این به بعد از هر جهت مستقل باشد. زیرا لازمه مستقل

زندگی انسان از سایر حیوانات، رشد و تعالی فرهنگ و پیشرفت و ترقی همه جانبه جامعه‌های انسانی را در پی دارد. از این رهگذر، زمینه سعادت واقعی یا بدبختی و سقوط اخلاقی بشریت تحقق پیدا می‌کند. بر این اساس، یکی از نیازهای روانی مهمی که در دوره جوانی شکوفا می‌شود، نیاز به برخورداری از «هویت» است. فرد اگر در دوره کودکی از طریق تقلید و تبعیت از رفتارهای

در میان همه دوره‌های زندگی انسان، دوره جوانی در روند تحقق کمال حقیقی و شخصیت واقعی او بسیار مهم و سرنوشت‌ساز است. در این دوره از زندگی، تغییر و تحولات سریع و در عین حال، مؤثری به وقوع می‌پیوندد. که چگونگی برخورد با این دگرگونی‌ها، مسیر آینده فرد را مشخص می‌سازد. از جمله این تحولات بروز و ظهور یک سلسله نیازهای جدید است که ارضای درست و به موقع آن‌ها، علاوه بر متمایز ساختن نوع

